



فهرست مطالب

۲	پیشنهاد تنظیم موضوعی مباحث مکاسب محرمة
۳	طرح بحث قیافه، تحت عنوان علوم غریبه
۳	جمع بندی دو نکته آغازین بحث
۳	ریشه یابی واژه قیافه
۴	مفهوم شناسی لغوی قیافه
۴	مفهوم شناسی اصطلاحی قیافه
۵	سه قید صدق اصطلاح
۶	نظر نهایی در مفهوم اصطلاحی
۷	منطق اتخاذ نظر در مفهوم شناسی اصطلاحی
۷	ضرورت بررسی مفهوم شناسی اصطلاحی
۸	خلاصه مطالب پیش گفته
۸	اقوال فقها در مورد عمل قیافه شناسی
۹	نظر شیخ در بازگشت قول اول به دوم
۱۰	بررسی نحوه ی شرط بودن قید «ترتب محرم»
۱۰	استدلال به روایت ابن ابی حمزه بطائنی
۱۱	ضعف سندی روایت بطائنی
۱۲	مناقشه در دلالت روایت بطائنی



بسم الله الرحمن الرحيم

پیشنهاد تنظیم موضوعی مباحث مکاسب محرمه

موضوع دیگری که در مکاسب محرمه بحث شده است بحث قیافه است که از موضوعاتی است که به نحوی در روایات هم مطرح بوده است و فتاوا هم در آن از قدیم موجود بوده است.

چند موضوع هست که به نحوی در باب مکاسب محرمه باهم ارتباط دارد، البته به دلیل ترتیب الفبایی که در تنظیم مباحث مکاسب محرمه بوده است، این‌ها از هم جدا افتاده است. پنج موضوع مرتبط با قیافه است که از نظر کیفیت و نوع موضوع خیلی به هم نزدیک است؛ یک عنوان، تنجیم است که پیش از این مفصل بحث شده است، عنوان دیگر سحر است که پیش از این بررسی شد، بحث دیگر شعبده است، یک بحث هم همین قیافه است که امروز وارد آن خواهیم شد و یکی هم عنوان کهنات است که بعدها به آن خواهیم رسید، این‌ها تقریباً به یک شکلی هم خانواده هستند یعنی مجموعه‌ای از مباحث و موضوعات است که در آن‌ها، به شکلی، توسل به بعضی از علل و اسباب غیرمتعارف است؛ یک نوعی بکارگیری علل و اسباب غیرمتعارف در مسائل این دنیا است، حالا از طریق سحر است یا پیشگویی است یا چیزهایی مثل قیافه و این‌ها، یک هم‌خانوادگی این پنج بحث دارند؛ سحر و تنجیم و شعبده و قیافه و کهنات، پنج موضوع، حالا تا آنجایی که به ذهنم می‌آید که در مکاسب مطرح شده است همین پنج موضوع است که به نحوی هم‌خانواده‌اند.

البته بحث‌هایی هم هستند که اینجا بحث نشده است، مثلاً عنوان «عراف» که در ضمن این بحث به آن اشاره می‌شود و جفر و رمل هم بحث‌هایی است که ضمن بحث تنجیم به آن اشاره کردیم. این پنج موضوع از چیزهایی است که از قدیم در همین باب و ضمن مکاسب محرمه مطرح می‌شده است و مشابهت این‌ها هم در این است که در آن‌ها اشخاصی به روش‌های غیرمتعارف که از سنخ علوم غریبه است، یا برای اینکه پیشگویی بکنند و یا برای اینکه تصرفی انجام بدهند و یا اینکه قضاوتی انجام دهند، استفاده می‌کنند، در همه این‌ها یک نوعی از کار بست و استفاده از علوم غریبه و غیرمتعارف وجود دارد و با وجود این که در ضمن هر عنوان از این عناوین، به طور مفصل مباحثی مطرح شد، باز هم خیلی مناسب است که مجموعه آن‌ها در کنار هم بحث شود و بحث علوم غریبه به طور کلی مورد توجه قرار بگیرد و این عناوین مشابه هم ضمن آن، مورد بررسی قرار بگیرد. ما تا حد زیادی به این مقصود در بحث تنجیم پرداختیم و فکر می‌کنم آنجا نسبتاً جامع بحث کردیم و انواع و اقسام و ویژگی‌هایی برای تنجیم در آنجا ذکر کردیم و بررسی شد.



طرح بحث قیافه، تحت عنوان علوم غریبه

این ترتیب الفبایی دادن به مباحث مکاسب محرمه، وجه واقعی ندارد و بیشتر برای تنظیم بحث بوده است و مناسب دیده‌اند که طبق حروف الفبا جلو بیایند، از این بحث که یک جنبه نظم دهی به بحث دارد، بخواهیم بگذریم و به عالم ثبوت برگردیم و مشابهات واقعی مباحث را ببینیم در این صورت در خواهیم یافت که مناسب‌تر این است که تحت یک عنوانی مثل «علوم غریبه» مباحث را عنوان بدهیم و ضمن عنوان علوم غریبه، انواع و اقسام علوم غریبه را ذکر کنیم وای بسا بحث‌هایی هم که اینجا نیامده و باید مورد بحث قرار بگیرد آن‌ها را هم اضافه کنیم. به لحاظ فنی و ثبوتی، این روش درست است، از نظر فنی و ثبوتی اقدام درست این است که این بحث علوم غریبه در یک جایی مثلاً در فقه التریبه یا یک جای دیگری، آنجا بررسی بشود و در مکاسب فقط اشاره‌ای به آن بشود و تنها حکم مورد نظر در مکاسب محرمه، مبتنی بر آن نتایج بیان شود.

جمع‌بندی دو نکته آغازین بحث

این دو تا نکته‌ای است که در تنظیم بحث باید به آن توجه داشت، به رغم اینکه از نظر اثباتی و نظم‌دهی بحث، همین ترتیب الفبایی در مکاسب محرمه الآن متداول و رایج است اما از لحاظ ثبوتی به این دو نکته باید توجه داشت که:

- ۱- مجموعه مباحث هم خانواده‌ای که در حوزه علوم غریبه و به‌کارگیری روش‌های غیرمعارف هست باید تحت یک عنوان واحد قرار بگیرد و در ضمن آن عنوان، این مجموعه مورد عنایت قرار بگیرد.
- ۲- اینکه اصل این مباحث هم در جای دیگری در فقه باید حل‌اجی بشود و نتایج آن مطالعات، فقط در حد استنتاج در مکاسب مورد توجه قرار بگیرد.

ریشه‌یابی واژه قیافه

ظاهر بعضی از لغویان این است که در لغت عرب خود این «قَوَفَ» یک ماده اصلی است که مصدرش هم «قاف» یقوف» می‌شود، بعضی دیگر از لغویان هم ظاهرشان این است که این «قاف و قیافه» یک صیغه متبذل و تبدل یافته از «قفا» است که در آن «عین الفعل» و «لام الفعل» جابجا شده است، شاید هم این نظر صحیح‌تر باشد که البته جای بررسی بیشتر ادبی و لغوی دارد ولی ظاهراً این قول شاید اصح باشد و آن اینکه ما یک ریشه و ماده‌ی «قفو یا قفا»



داریم که «اقتفا» هم از مشتقات آن است، البته با توجه به این نکته که گاهی در برخی ریشه‌ها و مواد و یا حتی در برخی اشتقاقات و الفاظ «فاء الفعل» و «عين الفعل» یا «عين الفعل» و «لام الفعل» «تبدل» پیدا می‌کند و در مورد قائف هم گفته شده است که از این نوع است یعنی تبدیل در آن ایجاد شده است یک جابجایی انجام شده است و الا خود «قاف یقوف قیافه»، یک لغت اصیل در کنار سایر لغات نیست بلکه شکل تبدیل یافته‌ای از همان قفا و قفو است؛ این هم یک وجهی است که اینجا گفته شده است.

بنابراین ممکن است گفته شود که این «قاف یقوف قیافه» که اجوف است خود آن یک لفظ دارای اصل و ریشه مستقل است، وجه دوم این است که قیافه از مواردی است که در آن تبدیل انجام شده است و در حقیقت ناقص و «معتل اللام» بوده است که در آن جای این واو که «لام الفعل» بوده با «عين الفعل» تبدیل پیدا کرده و در نهایت به شکل اجوف درآمده است و الا اصل آن مشتق «معتل اللام» بوده است، پس از نظر ادبی این دو وجهی است که در این بحث وجود دارد و ظاهر همین وجه دوم بیشتر مورد قبول است، حتی ظاهراً در بعضی از کتب لغوی اصلاً «قاف یقوف» نیامده است که این هم شاهی است بر اینکه اصل این اصطلاح، همان «قفا و قفو و قفا یقفو» است.

مفهوم‌شناسی لغوی قیافه

در مورد معنای لغوی قیافه، چه قائل باشیم که اصل آن «قاف» است؛ چه قائل باشیم که «قفا» است؛ آنچه در معنای لغوی آن می‌توان گفت این است که معنای آن «تتبع آثار» است، «اقتفا اثره» یعنی دنبال کردن، تتبع کردن، جستجو کردن از آثار یک چیزی، «اقتفا اثره» یعنی «دنبال او رفت»، «اقتفا» یعنی «رفت آثارش را پیدا کرد»، پس معنای لغوی این واژه به هر حال چه تبدیل را قائل باشیم یا نباشیم همان «تتبع آثار» است به عبارت دیگر ما چه بگوییم که این شکل تبدیل یافته «قفا» است، خب در این صورت معنای آن به «قفا» برمی‌گردد و قفا هم در ارتکاز به معنی «تتبع اثره» است؛ اما اگر همان وجه اول را بگوییم که خود قیافه مستقلاً یک ریشه و ماده اصلی است، باز هم معنایش با قفا یکی است. پس واژه را چه بگوییم تبدیل یافته است و چه قائل به تبدیل نشویم معنا همان معنای «قفا» یعنی «دنبال اثر شیء رفتن» است.

مفهوم‌شناسی اصطلاحی قیافه

در معنای اصطلاحی چیزی فراتر از این مطرح است چرا که «قیافه» در اصطلاح یک قیود اضافه‌ای دارد، قیافه یعنی نوعی از تتبع آثار که برای مشخص کردن ویژگی‌های اشخاص است، آن هم به نحو غیر متعارف، بدین ترتیب همان



معنای لغوی به عنوان «جنس» در تعریف اصطلاحی محفوظ است که تتبع آثار است اما به این مفهومی جنسی، دو قید اضافه می‌شود؛ یکی اینکه از این تتبع آثار، آثار انسان‌ها و موجودات انسانی مورد نظر است، (در حیوانات هم می‌توان گفت که عنوان صادق است ولی بیشتر در انسان‌ها مطرح است) که البته این تتبع آثار، برای مشخص کردن اموری از این قبیل است که عشیره و قبیله و اصل و نسب صاحب آن آثار و ویژگی‌ها و تفاوت‌ها و خصوصیات مربوط به آن انسان چیست؛ ویژگی‌هایی از قبیل خصوصیات فردی، خانوادگی و از این قبیل ویژگی‌ها در مورد آن انسان به چه گونه‌ای است.

پس تا اینجا ما سه تا مطلب را عرض کردیم یکی این که از نظر لغوی، «فقا» یا تبدیل در آن هست یا نیست، مطلب دوم اینکه از نظر معنای لغوی، چه تبدیل در آن صورت گرفته باشد چه نباشد، همان معنای لغوی فقا که «تتبع آثار» است مورد نظر است، مطلب سوم هم این است که از نظر اصطلاحی، مطلق تتبع آثار مورد نظر نیست، بلکه تتبع آثاری مورد نظر است که در حوزه انسان و مسائل مربوط به انسان و افراد انسانی بکار گرفته می‌شود و از سویی غرض از این تتبع آثار هم این است که ویژگی‌های این شخص مشخص شود و معین بشود، البته بعضی صاحب‌نظران در تعریفشان قید اضیعی را آورده‌اند و آن اینکه غرض فقط باید این باشد که معلوم کنند این انسان خاص اصل و نسبش چیست، فرزند کیست یا اینکه او پدر کیست. ولی این قید خاص شاید وجهی نداشته باشد که در این حد دایره مفهوم اصطلاحی را تنگ بگیریم چیزهای دیگری هم حالا فراتر از این ممکن است در قیافه وجود داشته باشد.

به عبارت دیگر آنچه مسلم است در اینجا این است که قیافه‌ی اصطلاحی که در روایات آمده است و در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد، مطلق تتبع آثار نیست بلکه تتبع آثار در مورد انسان‌هاست از حیث اصل و نسب و روابط قبیله‌ای و عشیره‌ای و مسائلی از این قبیل که البته ویژگی مهم در این تتبع آثار این بود که به شکل غیرمتعارف صورت گرفته باشد، اما اگر به اشکال متعارف و با روش‌های علمی باشد، بر آن مورد قیافه صدق نمی‌کند، البته این موضوع را بحث خواهیم کرد که اگر کسی با روش‌های علمی و با آزمایش‌های ژنتیکی، بخواهد اصل و نسب‌ها را مشخص بکند، این عمل شاید مشمول عنوان قیافه نباشد.

سه قید صدق اصطلاح

یا به عبارت دیگر، در معنای اصطلاحی، مطلق تتبع آثار مورد نظر نیست یک قید آن مسلم است و در این قید جای بحث نیست و آن این است که تتبع آثار در مورد انسان‌هاست، دو تا قید هم اینجا مطرح است که می‌شود یک مقدار تأمل کرد و محل بحث باشد، قید دوم این است که این به روش غیرمتعارف است ظاهر این است، یعنی به روش



غیرمتعارف، ولی درعین حال ممکن است کسی بگوید که قیافه شامل روش های متعارف هم می شود که البته در مقام عمل اگر شبهه مفهومی مطرح شود باید همان قدر متیقن را بگیریم و بگوییم واژه قیافه مربوط به آن شکل های غیرمتعارف است، قید دومی که محل بحث است این است که این تتبع آثار فقط اختصاص به تعیین انساب دارد و اینکه آیا برای شناختن ویژگی های دیگر فرد هم بکار می رود؛ یک وقت است که با روش قیافه، معلوم می کند که این انسان خاص فرزند کیست، برادر کیست یا ... این بحث های انسابی را مشخص می کند؛ اما گاهی با استفاده از روش قیافه می گوید این انسان خاص، شخصی عصبانی است که در این صورت اظهارنظر قیافه شناس حالت روان شناختی پیدا می کند منتهی روشش روش متعارف علمی مثل روانشناسی نیست، البته در مورد این نکته ممکن است گفته شود که ظاهر این اصطلاح اطلاق دارد ولی به هر حال در اینجا هم اگر شبهه مفهومی های پیدا بکنیم باید همان قدر متیقن را بگیریم که نتیجه آن این است که در قیافه تنها بحث تعیین انساب مورد نظر است.

پس در معنای اصطلاحی سه قید وجود دارد با توجه به این که این تتبع آثار «جنس» است قید اول این است که این تتبع آثار در حوزه انسان و آثار انسان است و پی بردن به ویژگی هایی در انسان است این مسلم است، قید دوم این است که برای تعیین انساب است یا اینکه نه مطلقاً بکار می رود، قید سوم این است که روش این تتبع آثار غیرمتعارف بودن آن است که البته این قدر متیقن است ولی اینکه آیا روش متعارف را هم می گیرد یا نمی گیرد؟ محل بحث است.

نظر نهایی در مفهوم اصطلاحی

بنابراین در مفهوم شناسی اصطلاحی قیافه، معنای لغوی (که همان تتبع آثار است) در واقع جنس تعریف قرار گرفته است و علاوه بر این در معنای اصطلاحی این سه قید وجود دارد، قید اول در معنای اصطلاحی این است که این واژه در تتبع آثار انسان ها و ویژگی های انسان ها بکار می رود، این قید مسلم است اما آن دو قید بعدی را که با شبهه مفهومی و اخذ به قدر متیقن می شود قائل شد این قید است که روش آن روش متعارف است یا غیرمتعارف؟ که به نظر می رسد که یا معنای این واژه همان روش غیرمتعارف است یا اگر هم این نباشد، شبهه مفهومی است و باید بگوییم قدر متیقن در این مفهوم مورد نظر است و قید دیگر هم این است که تتبع آثار در تعیین انساب است یا مطلق ویژگی های روان شناختی فرد است؟ که در مورد آن هم بعید نیست که بگوییم مقصود تعیین انساب است ولو اینکه این قید را به صراحت احراز هم نکنیم و تمسک به قدر متیقن در شبهه مفهومی داشته باشیم، در واقع ویژگی های نسبی این شخص به لحاظ قوم و عشیره و قبیله مورد نظر است. باید توجه داشت که این بحثی که الآن عرض کردیم در دلالت یابی روایات و ادله ای که در بحث وجود دارد، خیلی اثر دارد.



منطق اتخاذ نظر در مفهوم‌شناسی اصطلاحی

در هر موردی که در معنای لغوی واژه‌ای تردید شود که معنای محدود آن مورد نظر است یا معنای مفصل؟ در این صورت یا شبهه مفهومی داریم که در مقام عمل، قدر متیقن را می‌گیریم و یا اینکه می‌گوییم در این مورد در واقع دو تا معنا وجود دارد که در این صورت در خصوص مواردی که آن واژه در روایات بکار می‌رود ما قدر متیقن از معنا را باید بگیریم و بیش از آن را نمی‌توانیم بگیریم، این دو تا نکته دو روشی بود که ما در بحث‌های لغوی مکرر اشاره کردیم خیلی جاها است که ما نمی‌دانیم که آیا معنای دیگری غیر از این معنای متیقن وجود دارد یا نه؟ و اگر چنین معنایی داشته باشد، آن معنا مشترک لفظی است یا نه؟ در این جاها می‌گفتیم که باید قدر متیقن را بگیریم مگر اینکه قرینه‌ای بر شمول باشد. با عنایت به همین مطلب این را عرض می‌کنم که واژه «القیافه» ای که در اصطلاح بکار رفته است این سه تا قید را دارد که یکی حتماً در آن مأخوذ است که تتبع آثار مربوط به حوزه انسان‌ها و بنی آدم است دو تا قید بعدی را هم یا می‌گوییم مأخوذ در معنا است که بعضی همین‌طور گفته‌اند یا اگر هم مأخوذ نباشد و تردیدی داشته باشیم باز باید قدر متیقن را بگیریم و لذا این واژه در روایات به این معنا است (اگر حالا روایاتش حکمی از آن به دست آمد) یعنی آن پیش‌بینی و قضاوتی است که قیافه‌شناس در حوزه انساب، با یک روش‌های ویژه‌ی غیرمتعارف انجام می‌دهد.

ضرورت بررسی مفهوم‌شناسی اصطلاحی

در مورد مفهوم‌شناسی اصطلاحی این واژه آنچه قابل توجه است این است که چند تا روایت داریم که می‌گوید «مراجعه به قائف نکنید» یا «اجر قیافه حرام است» یا ...، می‌خواهیم ببینیم این مفهوم که در روایات به کار رفته است به کدام از این معانی برمی‌گردد، این مفهومی که در این روایات تحریمیه آمده است قدر متیقن آن، مفهومی است که این سه تا قید را داشته باشد بیش از این ما نمی‌توانیم، نکته اصلی عرض ما در اینجا این است که آنچه در اینجا مقصود است عبارت است از آن تتبع آثاری که در حوزه شناخت انسان‌ها باشد آن هم شناخت انساب ایشان که به روش غیرمتعارف صورت گیرد، اما اگر در حوزه کشف ویژگی‌های روان‌شناختی افراد کار می‌کند، یا اینکه نه با روش غیرمتعارف صورت نگیرد بلکه روش آن متعارف باشد و روش آن به صورت روشی علمی در آمده باشد و مثلاً در حوزه روان‌شناسی، قاعده پیدا کرده باشد، به نظر ما این مفهوم هم مشمول این واژه در روایات نیست، چرا که یا قطعاً حکم به عدم شمول می‌کنیم و یا اگر شک هم بکنید، اصل این است که ما قدر متیقنش را می‌گیریم.



خلاصه مطالب پیش گفته

پس به طور خلاصه باید گفت که سه تا مطلب ذکر شد،

۱. یکی واژه که آیا تبدیل در آن هست یا نیست؟
۲. دو اینکه معنای لغوی اش همان تتبع آثار است
۳. سوم هم اینکه معنای اصطلاحی اخص از لغت است و سه قید در آن وجود دارد که یکی مسلم است، آن دو تا هم اگر مسلم نباشد و شبهه مفهومی در آن‌ها باشد باز باید در معنای روایات، آن قیود را اخذ کرد.

اقوال فقها در مورد عمل قیافه‌شناسی

مبحث دیگر این است که این عمل قیافه که کسانی انجام می‌داده‌اند یعنی کارشان این بوده است که به اصطلاح قیافه‌شناسی می‌کردند و انساب را با آن روش‌هایی که در علم‌القیافه بوده مشخص می‌کرده‌اند؛ این عمل حکمش چیست؟ در مورد حکم قیافه‌شناسی، دو قول از فقها نقل شده است؛

۱. یک قول این است که عمل قیافه‌شناسی مطلقاً حرام است اصلاً صرف اینکه کسی بیاید وارد این علم بشود و این حدس زدن یا کار علمی به نحو خاص را انجام بدهد، این مطلقاً حرام است؛ قید هم ندارد. این یک قول است که در بعضی از کلمات آمده است و مرحوم شیخ این را در مکاسب نسبت داده‌اند به صاحب حدائق به کفایه به منتهی و کثیری از فقها نسبت داده شده است که ظاهر قولشان این است که این عمل قیافه و شناخت انساب و احوال با روشی که در علم‌القیافه بوده است حرام است، صرف کاربرد این روش و این تحصیل شناخت انساب از این طریق مطلقاً حرام است که ظاهر اقوال کسانی این است.
۲. قول دوم این است که این حرام است در صورتی که آثار حرامی بر آن مترتب بشود و ترتیب اثر حرام بر آن داده شود که اگر ترتیب اثر محرم داده نشود اشکالی ندارد یک کسی با آن روش‌ها بررسی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که این فرزند این آقا هست یا نیست، اصل اینکه وارد این حیطة و قلمرو بشود مانعی ندارد ولی اگر بخواهد ترتیب اثر حرام بر این امر داده بشود و این اقدام وسیله‌ای بشود برای اینکه، برخلاف قواعد فقهی که مثلاً می‌گوید این فرزند فلان شخص است؛ با این علم‌القیافه برخلاف نظر فقهی بگوید نه این فرزند آن شخص نیست درحالی‌که مبانی فقهی و قواعد فقهی اقتضاء می‌کند که بگوییم «الولد للفراش» یا بر اساس شیوعی که وجود دارد و مردم می‌گویند این بچه‌ی آن شخص است، حکم کنیم، حالا اگر قیافه‌شناس برخلاف



آن امری که شایع است و همه بر اساس آن عمل می‌کنند که مبنای فقهی هم دارد، با علم‌القیافه بگوید که نه این بچه او نیست یا در آنجایی که الولد للفراش حکم می‌کرده است که این بچه مال صاحب این فراش است و «للعاهر الحجر» قیافه‌شناس بر اساس آن علم‌القیافه بخواهد بگوید که این فرزند مال آن پدر نیست و حکم فراش جاری نیست و مال آن شخص دیگری است که مثلاً زانی بوده است، این خلاف ضوابط فقهی اظهارنظر کردن از سوی قیافه‌شناس، چیز دیگری است اگر قیافه‌شناس بیاید آثاری را بر قیافه مترتب کند، در این صورت این قیافه‌شناسی امر حرامی است نه اینکه خودش فی حد نفسه حرام باشد. این قول طبق آنچه مرحوم شیخ بیان کرده‌اند، به جامع المقاصد و تنقیح و کسانی دیگر نسبت داده شده است.

نظر شیخ در بازگشت قول اول به دوم

مرحوم شیخ در اینجا یک نکته‌ای دارند و آن نکته این است که قائلان به قول اول هم علی‌القاعده در مقام عمل نظرشان همان نظر دوم است هر چند به ظاهر در اینجا دو قول است یک عده‌ای مطلقاًند و می‌گویند مطلقاً حرام است، یک عده‌ای هم مقیدند و می‌گویند «إذا ترتب علیه محرم» حرام است، این ظاهر اقوال فقها است اما مرحوم شیخ می‌فرمایند که خیلی بعید است قائلین به قول اول واقعاً ظاهر کلام، مرادشان باشد و بعید است که نظرشان این باشد که صرف این که کسی با همان روش‌هایی که به صورت غیرمتعارف در علم‌القیافه وجود داشته است و البته در نوع خود هم روش‌های فنی هم بوده است منتهی روش‌هایی بوده که به نحوی از علوم غریبه بوده است؛ حال اگر کسی بخواهد با آن روش‌ها بفهمد که این فرزند کسی است یا نیست یا این از چه قبیله‌ای است یا از چه عشیره‌ای است، این بعید است ایشان می‌خواهد بگوید خیلی مستبعد است که برخی فقها این را حرام بدانند که اصل این دانش و فهم و روش علمی ولو غیرمتعارف بگوییم حرام است بلکه در ارتکاز آن‌ها و قید غیر مصرح در کلمات آن‌ها همین قید مورد نظر است که در قول دوم تصریح شده است یعنی آن در صورتی حرام است که بخواهد این شناخت را مبنای حکمی قرار دهد که بر خلاف ضوابط فقهی است اگر این جور باشد حرام است و الا حرام نیست. این فرمایشی است که مرحوم شیخ ادعا فرموده‌اند و البته ما خیلی تتبعی نکردیم ببینیم که ظاهر کلمات فقها قابل حمل بر این معنا هست یا نیست ولی مرحوم شیخ این ادعا را فرمودند.



بررسی نحوه‌ی شرط بودن قید «ترتّب محرم»

کسانی که قائل به قول دوم‌اند که می‌گویند این حرام است «اذا ترتّب علیه محرم»، یا طبق تحلیل مرحوم شیخ که مدعی هستند که همه این قید را دارند، این قید معنایش این نیست که این عمل قیافه‌شناسی، از باب اینکه مقدمه حرام است حرام باشد چرا که اصولاً مقدمه حرام، حرام نیست؛ بلکه این قول به حرمت قیافه، از این باب است که قیافه اگر دنبالش آن لازمه حرام پیش بیاید و ترتیب اثر محرم بشود، در این صورت این عمل حرام می‌شود و البته مقید کردن قیافه محرم به قیافه‌ای که بر آن حرام مترتب می‌شود، یا به نحو جزء مفهومی دانستن این قید در قیافه است و یا به نحو ادعای قید ارتکازی منضم به مفهوم قیافه به دست می‌آید.

به عبارت دیگر قائلان به قول دوم نمی‌گویند حرمت این قیافه از باب مقدمه است تا کسی در مقام اشکال بگوید نه قبول ندارم مقدمه حرام حرام است؛ بلکه می‌گویند همان دلیلی که می‌گوید قیافه حرام است معنایش این است که قیافه زمانی حرام است که دنبالش محرمی بیاید به عبارت دیگر می‌شود بر حسب ادله خاصه حرمت قیافه، مشروط به شرط متأخر است و در صورتی که به دنبالش ترتیب اثر حرام بیاید، موضوع حرمت، آن محقق می‌شود.

مطلب دیگر هم که باید به آن توجه کرد این است که گاهی اوقات سؤال از حکم قیافه می‌شود از حیث خود عمل قائف و کسی که قیافه را انجام می‌دهد ولی گاهی اوقات سؤال از حکم قیافه می‌شود در صورت مراجعه به قائف و اینکه کسانی که مثل مراجعه به ساحر، به قائف رجوع می‌کنند مراجعه به وی حرام است یا حرام نیست؟ این هم بحثی است که در ضمن بحث‌ها ان شاء الله به آن خواهیم پرداخت.

استدلال به روایت ابن ابی حمزه بطائنی

خب، حالا بیاییم بعد از این تحلیل مبانی بحث وارد بحث بشویم و ببینیم که چه دلیلی برای این بحث وجود دارد، برای صرف حرمت مطلق باشد یا مقید، برای اصل حرمت قیافه به ادله‌ای می‌شود استشهاد کرد که جز یک دلیل غالباً این‌ها ضعیف است مهم‌ترین دلیلی که اینجا می‌شود به آن تمسک کرد و تمسک کرده‌اند روایتی است در باب ۲۶ از ابواب ما یکتسب به روایت دوم است که از خصال نقل شده است این روایت این‌طور است که:

وَفِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ تَكَهَّنَ أَوْ تَكَهَّنَ لَهُ فَقَدْ بَرِئَ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ ص - قَالَ قُلْتُ: فَالْقِيَافَةُ^۱ قَالَ مَا أَحِبُّ

^۱ - فی نسخه - فالقافه (هامش المخطوط).



أَنْ تَأْتِيَهُمْ وَ قِيلَ مَا يَقُولُونَ شَيْئاً إِلَّا كَانَ قَرِيباً مِمَّا يَقُولُونَ فَقَالَ الْقِيَافَةُ فَضْلَةً مِنَ النَّبُوءَةِ ذَهَبَتْ فِي النَّاسِ حِينَ بَعَثَ النَّبِيَّ
ص. ۲

«فی الخصال عن ابیه عن سعد بن عبدالله عن یعقوب ابن یزید عن محمد بن ابی عمیر عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال : من تَكْهَنَ او تُكْهَنَ لَهُ فَقَدْ بَرِئَ مِنْ دین محمد صلی الله علیه و اله وسلم» تا اینجا روایت سؤال از کهنانت بود بعد ابو بصیر سؤال می کند که قیافه چطور؟ «قال قلت فالقیافه» البته در نسخه بدل فالقافه است که جمع قائف می شود، حضرت می فرماید که «مَا أَحَبُّ أَنْ تَأْتِيَهُمْ» دوست ندارم که به سمت آن ها بروی و مراجعه به قافه و قیافه بکنی و قیل «ما يقولون شیئاً الا كان قليلاً ما يقولون فقال القیافه فضلة من النبوة ذهب في الناس حين بعث النبي»، حضرت می فرماید یک اصلی دارد این قیافه، منتهی کامل نیست که بشود به آن اعتماد و اعتنا کرد این یک روایتی است که در اینجا آمده است که استشهاد به این روایت شده است برای اینکه این کار حرام است.

ضعف سندی روایت بطائنی

این روایت از نظر سند ضعیف است برای اینکه علی بن ابی حمزه بطائنی در این سند آمده است هر چند که بقیه سند درست است ولی در اینجا ابن ابی عمیر از علی بن ابی حمزه بطائنی نقل می کند که این موجب ضعف سند می شود. درباره علی بن ابی حمزه بطائنی پیش از این سه قول را گفتیم و نتیجه آن عدم امکان تمسک به روایات علی بن ابی حمزه بطائنی است طبق شرحی که چند بار تا کنون به آن اشاره کردیم و توضیح آن از این قرار بود که بعضی روایات علی بن ابی حمزه بطائنی را معتبر می دانند، بعضی مطلقاً معتبر نمی دانند، بعضی هم تفصیل می دهند بین آنچه قبل از وقف او بود، چون علی بن ابی حمزه از بنیان گذاران حرکت واقفیه است، اگر روایتی مربوط به قبل از وقف او بوده است و از امام کاظم علیه السلام نقل شده است، درست است و اگر مربوط به بعد از وقف وی باشد درست نیست. منتهی می گفتیم که تشخیص قبل و بعد بودن یک روایت مشکل است از این رو ما از نظر کبروی قول سوم و تفصیل را قائلیم، ولی به لحاظ صغروی غالباً نمی شود تشخیص داد که یک روایت خاص، مربوط به قبل وقف وی است یا بعد آن و لذا نمی شود به آن تمسک کرد. لذا این روایت از نظر سندی ضعیف است.



مناقشه در دلالت روایت بطائنی

اما از نظر دلالت چند نکته اینجا هست یک نکته اینکه در این روایت سؤال از مراجعه به قیافه‌شناسان است منتهی بالملازمه حرمت قیافه را استفاده می‌کند، چرا که می‌گوید شما به این‌ها مراجعه نکن، این عرفاً ظهور در این دارد که این کار حرام است چرا که می‌گوید شما به آن‌ها مراجعه نکن و از این نهی، یک نوع ملازمه را استفاده کرده‌اند و به این روایت تمسک کرده‌اند که این منع امام از مراجعه به قافه و قیافه‌شناسان، عرفاً ملازم است با حرمت این عمل آن اشخاص؛ چون آن کار حرام بوده است می‌گوید شما به آن مراجعه نکن. ممکن است کسی این استدلال را و این مبنا را مورد خدشه قرار بدهد و بگوید که این که منع از مراجعه می‌کند در حقیقت نه اینکه کار او حرام است ولی می‌خواهد بگوید که شما برای ترتیب اثر دادن به قول او مراجعه نکن، اگر منظور روایت را این بگیریم که شما نباید برای ترتیب آثار مراجعه کنی، در این صورت به این روایت برای حرمت قیافه نمی‌شود استشهاد کرد. بدین ترتیب اگر گفتیم که حرمت مراجعه به معنی حرمت قیافه است و اگر این ملازمه در مؤدای این روایت برقرار باشد در این حال می‌گوییم اصل عمل آن شخص قائف حرام است و در نتیجه شما از مراجعه به او نهی شده‌اید؛ اما ممکن است کسی بگوید، اصل عمل قیافه حرام نیست منتهی در این روایت منع از مراجعه شده است به این دلیل که می‌داند آن مراجعه‌کننده می‌خواهد به نظر قائف ترتیب اثر بدهد، از این حیث می‌گوید حرام است و الا اگر برای ترتیب اثری نیست، این کار حرام نیست.

((اللهم صل علی محمد و آل محمد وعجل فرجهم))